

بسم الله الرحمن الرحيم

هفتم محرم

امام نور، امام نار

حجت الاسلام والمسلمین نظری منفرد

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ
ثُمَّ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ
بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.»
عن مولانا الحسین: عليه السلام مَنْ لَحِقَ بِى اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِى لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ^۱

روزی که حضرت عباس عليه السلام سقا نام گرفت

کم کم به ایام عاشورای امام حسین عليه السلام نزدیک می شویم و بر حسب آن چه که نقل شده است مثل امروزی که هفتم ماه محرم است به دستور عبیدالله، عمر بن سعد آب را به روی امام حسین عليه السلام بست. البته گاهی سؤال می شود؟ اگر آب سه روز بسته شده بود. پس اهل بیت چه کردند؟

شب نهم محرم هنگامی که تشنگی بر امام و یارانش شدت یافت، برادرش عباس عليه السلام را با ۳۰ سواره و ۲۰ تن پیاده و ۲۰ مشک شبانه فرستاد تا آب بیاورد. نافع بن هلال جملی با پرچمی پیشاپیش این گروه حرکت می کرد. آنها رفتند تا به نزدیکی شریعه رسیدند. عمرو بن حجاج که مأمور بستن شریعه بود پرسید کیستی؟ گفت نافع بن هلالم. من پسر عمویت هستم از اصحاب حسین عليه السلام. آمده ام از آبی که ما را منع کردید بنوشم. عمرو گفت گوارایت باد. نافع گفت وای بر تو! چگونه به من می گویی آب بنوش در حالیکه حسین بن علی عليه السلام و یارانش از تشنگی هلاک می شوند؟ عمرو پاسخ داد هیچ راهی برای سیراب کردن آنها نیست. ما را در اینجا قرار داده اند تا آب را از آنها منع کنیم. نافع به پیاده ها گفت مشک ها را پر کنید. آنها داخل شریعه شدند و مشک ها را پر کردند و خارج شدند. عمرو بن حجاج و یارانش، راه را بر آنها بستند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷

عباس بن علی (علیه السلام) و نافع بر تمام همراهان عمرو حمله بردند و راه را گشودند و به پیاده ها گفتند بروید. از اصحاب عمرو بن حجاج تعدادی به قتل رسیدند، اما هیچ کس از یاران حسین بن علی (علیه السلام) صدمه ای ندید و همه با آب به اردوگاه بازگشتند. امام و یارانش آب نوشیدند و از آن روز عباس (علیه السلام) سقا و ابوالقربانه نامیده شد. اصحاب امام حسین (علیه السلام) غسل کردند، این خبر را طبری و دیگران نقل کردند. اما عطش روز عاشورا مُسَلَّم است. برخی گفتند این عطش مخصوص بنی هاشم بوده است. در آن فضای گرم آبها تمام شده بود و دیگر آبی نبود. هم بچه‌ها، هم اهل بیت (علیهم السلام) و هم امام حسین (علیه السلام) و بنی هاشم، همگی تشنه بودند، شاهد بر این تشنگی روایات زیادی وجود دارد. حضرت علی اکبر (علیه السلام) وقتی از میدان برگشت، به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد که آقا آبی هست به من بدهید، قوت بگیرم و جنگ کنم؛ امام حسین (علیه السلام) علی اصغر را برای همین جهت به میدان آورد.

امام حسین (علیه السلام) تعبیری در روز عاشورا داشتند و فرمودند: **اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمُ**^۱ شیطان بر شما غلبه کرده و شما خدا را فراموش کردید. وقتی انسان خدا را فراموش کرد دیگر ارزش‌ها برای او معنا و مفهوم ندارد. وقتی انسان خدا را فراموش کرد دیگر مقدسات برای او محترم نیست. جریان تشنگی و بستن آب در همین رابطه است؛ ابن زیاد از آغاز این دستور را داده بود منتها امروز این دستور سخت‌تر شد و الا دوم محرم وقتی امام حسین (علیه السلام) به سرزمین کربلا رسیدند، یک سواره‌ای از طرف کوفه آمد، نامه‌ای را به دست حرّ داد، در نامه نوشته شده بود: **اما بعد فَجَعَجِعَ بِالْحَسَنِ وَ لَا تُنَزِّلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ خُضْرٍ وَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَ السَّلَام.**

جَعَجِعَ بِالْحَسَنِ یعنی سخت بگیر کار را، تنگ بگیر کار را بر امام حسین (علیه السلام) و حسین را در یک منطقه‌ای که دور از آب و آبادانی و سبزه باشد فرود بیاور. نقشه از اول همین بود.

امام نار و امام نور

آورنده نامه وقتی نامه را به حرّ داد. حرّ نامه را همراه آورنده نامه خدمت امام حسین (علیه السلام) آورد و عرض کرد آقا یک چنین نامه‌ای برای من نوشته شده، من مأمور هستم نگذارم از این جا شما عبور بکنید، باید این جا توقف کنید. یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) به نام ابوالشعثاء کندی که از شهدا هم است، نگاهی به چهره

۱. سوره مجادله، آیه ۱۹

آورنده نامه و قاصد کرد و گفت تو مالک بن نسیر هستی؟ گفت بله، گفت عجب! کار تو به جایی رسیده است که به سمت شخصی مانند عبیدالله بروی و نامه رسان او باشی؟ بیا به پسر پیغمبر پیوند تا نجات پیدا کنی. گفت نه أَطَعْتُ إِمَامِي، من امامم را اطاعت کردم.

کسی خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و سؤال کرد. ابتدا حضرت از ایشان سؤال کرد که از کجا می آیی و چه خبر است؟ گفت از کوفه می آیم. فرمود خبر داری از کوفه؟ عرض کرد آقا عَلِيُّ الْخَبِيرِ سَقَطَتْ^۱ از آدم خبیری سؤال می کنی. قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ و سیوفهم علیک دل ها با شماست اما شمشیرها به روی شما فردا کشیده خواهد شد. این آیه شریفه معنایش چیست؟ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ^۲ قیامت روزی است که ما هر گروهی را، هر جمعیتی را با امام شان می خوانیم. معلوم می شود هر جمعیتی یک امامی دارد. حضرت فرمود امام حق و امام باطل دو امام در دنیا هست. فرمود آن هایی که دنبال حق بودند با امام حق خوانده می شوند و خدا آن ها را می خواند. آن هایی که با امام باطل بودند خدای متعال آن ها را با همان امام باطل می خواند. و ذلك قول الله عزّ و جلّ: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ^۳ آن هایی که با امام حق هستند راهی بهشت خواهند شد، آن هایی که با امام باطل هستند راهی آتش خواهند شد. این ماجرا همیشه در دنیا بوده امروز هم هست. یک عده ای جانبدار باطل هستند و یک عده ای هم طرفدار حق هستند. این ماجرای حق و باطل در عصر پیامبر بوده، قبل از عصر پیامبر هم بوده و تا امروز هم ادامه دارد. به هر حال مالک بن نصیر گفت من از امامم اطاعت کردم.

بستن آب

امام حسین (علیه السلام) بر این اساس در کربلا توقف کردند. تا چنین روزی که دستور جدیدی از ابن زیاد آمد که از امروز آب بسته شود. واقعا هم عجیب بوده یک عده ای آن قدر قسی القلب باشند. طبری نقل می کند روز عاشورا مردی در برابر امام حسین (علیه السلام) گفت: یا حسین! فرات را بین چطور موج می زند، لا تَذُوقُ مِنْهُ جَرَّةٌ حتى تَذُوقَ الْحَمِيمِ في نار...! حضرت فرمودند: که این شخص کیست؟ گفتند رجل يقال له عبدالله بن حوزة به او

۱. الأمالی (للطوسی)، ج ۱، ص ۴۲۶

۲. سوره اِسرَاء، آیه ۷۱

۳. سوره شوری، آیه ۷

می‌گویند عبدالله بن حوزه تمیمی، این مرد تعبیر دیگری هم دارد گفت یا حسین! ابشر بالنار! یک چنین تعبیری، آنحضرت گفت: دروغ گفتمی من نزد پروردگرم می‌روم که مهربان و شفاعت‌ش پذیرفته است؛ روایت می‌گوید: حضرت آنقدر دست مبارک‌شان را روز عاشورا بلند کردند که زیر بغل‌شان نمایان شد. عرض کردند **جُرَّهُ إِلَى النَّارِ وَأَذْفَهُ حَرَّهَا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ مَصِيرِهِ إِلَى الْآخِرَةِ**^۱ امام فرمود: خدایا او را به آتش دوزخ ببر. چه قدر باید انسان شقی باشد که با عث می‌شود امامی که رحمة الله الواسعه است نفرینش کند! راوی (مسروق بن وائل) می‌گوید: من از کوفه به سمت کربلا آمدم و جلوی سپاه ایستاده‌ام و به طمع این‌که حسین بن علی کشته می‌شود، سرش را بردارم و به کوفه ببرم و جایزه بگیرم، روای این چنین شخصی است، دقت کنید می‌گوید من جلو ایستاده بودم امام حسین (علیه السلام) را می‌دیدم، ماجرا را کاملاً تماشا کردم دیدم امام حسین (علیه السلام) بعد از آن‌که عبدالله بن حوزه را نفرین کرد؛ وی خشمگین شد و خواست اسبش را به طرف حضرت بجهاند که اسبش چموشی کرد. و او را از پشت خود انداخت، بطوری که پای چپش در رکاب بود و پای دیگرش واژگون که مسلم بن عوسجه یکی از اصحاب امام (علیه السلام) بر وی تاخت و شمشیر به پای او زد و پایش از تن جدا شد. اسب همچنان می‌دوید و سر او را به هر سنگ و کلوخ و درختی کوبید تا مرد. و روحش به آتش دوزخ رفت. پس از گفت و گوی ابن حوزه با امام حسین (علیه السلام) نفرین آن حضرت و در نتیجه مشاهده مرگ او، مسروق بن وائل مرعوب شد و از میدان نبرد کنار کشید و گفت: «من در این خانواده چیزی دیدم که دیگر هرگز با آنان نمی‌جنگم.»^۲

گناه نابخشودنی

شقاوت عجیب است واقعا! انسان وقتی در مسیر باطل قرار گرفت اینگونه می‌شود؛ یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) آقایی است به نام یزیدبن حصین (با صاد، مصغر حصن است) یزیدبن حصین همدانی، از قبیله همدان است. مرد بزرگواری است، از شهداء کربلاست. به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: من با عمر بن سعد رفیق هستم. اجازه بدهید بروم راجع به مسئله آب با عمر بن سعد صحبت کنم شاید مؤثر واقع بشود.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین، بخش اول

۲. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۴۳۱

فرمودند برو. یزیدبن حصین همدانی آمد رسید جلوی خیمه فرماندهی؛ چون هنوز جنگ آغاز نشده بود، جلوی او را گرفتند گفتند کجا؟ گفت می‌خواهم با امیر شما ملاقات کنم، گفتند نمی‌شود، گفت بروید به او بگویید یزیدبن حصین همدانی هستم چون با عمر بن سعد سابقه رفاقت داشتند، گفت به او بگویید بیاید، از در خیمه فرماندهی وارد شد سلام نکرد، عمر بن سعد انتظار سلام داشت؛ رفیق چندین ساله اوست، او را در آغوش بگیرد، معانقه کنند، دست بدهند، اما یزیدبن حصین هیچ اعتنا نکرد و سکوت کرد. عمر بن سعد صدا زد **يَا أَخَا هَمْدَانَ أَلَسْتَ مُسْلِمًا؟** تو وارد شدی، مسلمان باید سلام بکند، برادر همدانی! چرا سلام نکردی؟ بلافاصله یزیدبن حصین همدانی گفت **أَتَزْعَمُ أَنَّكَ مُسْلِمٌ وَأَبْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ عَطِشَانُ** پسر پیغمبر تشنه است تو خودت را مسلمان می‌دانی؟ سرش را زیر انداخت تأملی کرد، بعد از تأمل سر بلند کرد. این جا است که خدای متعال گناهان این چنینی را نمی‌بخشد. عمر بن سعد گفت **يَا أَخَا هَمْدَانَ إِنِّي أَعْلَمُ وَ اللَّهُ حَرَمَةُ أَذَى** اهل هذا البيت به خدا سوگند من می‌دانم این خانواده را اذیت کردن کار حرامی است اما چه کنم؟ من از حکومت ری نمی‌توانم صرف نظر کنم. این گناه نابخشودنی است. یزیدبن حصین همدانی از جا بلند شد، عمر بن سعد هر چه گفت کجا می‌روی؟ اعتناء نکرد. خدمت امام حسین (علیه السلام) رفت و عرض کرد: **يَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ إِنَّ عَمْرَ بْنَ سَعْدٍ يَقْتُلُكَ بِالرِّيِّ!** عمر بن سعد روی قتل شما معامله کرده. پذیرفته شما را به قتل برساند تا به حکومت ری برسد. این‌ها پیام‌های عاشورا است. که ما باید ببینیم در این دنیا چگونه معامله می‌کنیم؟ با خدا معامله می‌کنیم؟ نفس ما بر ما حاکم است؟

روضه:

امروز روز هفتم است و به یاد شیرخواره ابی‌عبدالله امروز عرض ادب کنیم.

وی به طفلی، مستِ صهبای الست	ای یگانه کودک یکتا پرست
شیر رحمت از لب جوشیده است	گرچه شیر مادرت خشکیده است
چون خجالت می‌کشم من از رباب	در حرم، زاری مکن از بهر آب

معمولاً بچه شیرخواره آب نمی‌خواهد، می‌گویند سینه مادر یکی غذا است و یکی آب. اما چرا این بچه روز عاشورا این‌طور تشنه شده بود؟ مشهور است می‌گویند اگر انسان زن را اذیت بکند، غصه بخورد شیرش کم

می شود یا خشک می شود. رباب شب عاشورا وقتی شنید امام حسین (علیه السلام) فردا شهید می شود خشک شد شیرش، شیر نداشت. و امام حسین (علیه السلام) به رباب خیلی علاقه داشت. می فرمود:

لعمرك إنني لأحب دارا تكون بها سكينة و الرباب

خانه‌ای که در آن خانه سکینه و رباب باشد من آن خانه را دوست دارم. رباب هم به همین شکل به امام علاقه داشت. ابن اثیر در کامل نقل می کند یک سال زیر سایه نرفت. یک سال! امام سجاد او را از کربلا به مدینه برد، بعد از یک سال مَاتَتْ گمدا با غصه از دنیا رفت. می گفتند چرا نمی روی سایه؟ می گفت:

انّ الذی کان نورا یستضاء به بکربلاء قتیل غیر مدفون

آن آقایی که نور بود و می درخشید، من بدن پاره پاره اش را روی زمین دیدم، چگونه در سایه قرار گیرم؟ امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا وقتی آمد در خیمه گفت: خواهر! یا زینب! یا اختی ناولینی ولدی الصغیر. چرا مادر را صدا نزد؟ بچه را روی دست گرفت در برابر سپاه دشمن ایستاد و گفت: یا قوم قَتَلْتُمْ شِيعَتِي و اهل بيتی و قد بقي هذا الطفلُ يتَلَطَّى عَطَشًا، فاسقوه شربه من الماء؛ ای قوم، شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید و تنها این طفل باقی مانده، آن هم از شدت تشنگی (مانند ماهی) تلطّی می کند. (دهان باز می کند و می بندد و در حال جان دادن است) به او جرعه آبی بنوشانید. امام حسین (علیه السلام) در همین حال که با آن قوم سیه روی سخن می گفت تیری آمد و گلوی شیرخواره را پاره کرد. فَذَبِحَ الطِّفْلَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ و من الوريد الی الوريد ، تیر رگ تا رگ یا گوش تا گوش گلوی علی اصغر را برید؛ ابن جوزی در تذکره نقل کرده است: سپس امام (علیه السلام) کف دست خود را از خون گلوی او پُر کرد و به آسمان فشاند. در این زمان یک ندای آسمانی آمد. دَعَا يَا حُسَيْنَ فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ ای حسین، طفل را واگذار همانا برای او در بهشت شیردهنده‌ای است.

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

تهیه و تدوین:

دفتر مطالعات، پژوهش ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد